

## مقدمه

در جامعه کنونی شیوه تولید غالب، شیوه تولید سرمایه داری است. قرن ما از طریق تخاصم بین طبقه سرمایه دار و کارگر به حرکت درآمده و شکل می گیرد. ولی باید گفت که شیوه تولید سرمایه داری تنها شکل تولید در جامعه فعلی نیست، بلکه در کنار آن می توان بقایای شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری را نیز مشاهده کرد، شیوه هایی که تا امروز همچنان حفظ شده اند؛ و نیز می توان در اشکال مختلف اقتصاد دولتی، اشتراکی یا تعاونی، نطفه هایی از یک شیوه تولید جدید و پیشرفته تر را مشاهده کرد. از طرف دیگر، تخاصم بین طبقه سرمایه داران و طبقه کارگران مزدبگیر نیز یگانه تعارض و برخورد اجتماعی در زمان ما محسوب نمی شود. در کنار این دو طبقه و مابین آنها بسیاری طبقات دیگر وجود دارند که در بین این طبقات می توان از یک سو پادشاهان و درباریان شان و از سوی دیگر انواع مختلفی از کارگران به شکل گدا (لمپن پرولتاریا) را مشاهده کرد. کلیه این طبقات تا حدودی محصول اشکال اجتماعی ماقبل سرمایه داری اند و تا حدودی پیدایش یا لااقل رشدشان به علت نیاز سرمایه داری صورت می گیرد. منافع بسیار متنوع و دائماً متغیر این طبقات مختلف (که بعضی در حال رشد و بعضی در حال نزول اند) از یک سو به نحوی بسیار پیچیده با منافع طبقه سرمایه داران و از سوی دیگر با منافع طبقه کارگر برخورد و آمیختگی پیدا می کنند، بدون اینکه هرگز به طور کامل با منافع این دو طبقه همسو شود. وجود این طبقات باعث می شود که مبارزات سیاسی در زمان ما دارای نوعی خصوصیت «نامعین» بوده، نتایج غیرمنتظره ای در برداشته باشد.

نظریه پردازی که مایل به تحقیق درباره قوانین اساسی حاکم بر زندگی جامعه کنونی است، نباید اجازه دهد این تعدد پدیده ها او را همراه کند. او باید شیوه تولید سرمایه داری را در جوهره و در شکل های کلاسیک اش در نظر گیرد و آن را کاملاً از بقایا و نطفه های سایر اشکال تولید در اطراف آن جدا کند. برعکس اگر سیاستمدار در عمل سیاسی، سرمایه داران و کارگران را به عنوان تنها عوامل موجود در جامعه کنونی در نظر گیرد و طبقات دیگر را به حساب نیاورد مرتکب خطای بزرگی خواهد شد.

در کتاب سرمایه مارکس فقط صحبت از سرمایه‌داران و کارگران است. در کتاب‌های دیگرش، هجدهم برومر<sup>۱</sup> و انقلاب و ضدانقلاب در آلمان<sup>۲</sup> علاوه بر سرمایه‌داران و کارگران، اقشار و طبقات دیگری چون پادشاهان، لمپن‌ها، دهقانان، خرده‌بورژواها، بوروکرات‌ها، سربازان، معلمان و دانشجویان نیز نقش‌هایی را ایفا می‌کنند.

در میان این اقشار اجتماعی بینایی، طبقه دهقانان، که در گذشته‌ای نه‌چندان دور هنوز بزرگ‌ترین بخش جمعیت کشورهای ما را تشکیل می‌داد، همیشه احزاب دموکراتیک و انقلابی ما را به شدت به خود مشغول کرده است. برای این احزاب که در شهرها تشکیل می‌شدند، دهقان همیشه به صورت موجودی مرموز و عجیب و حتی در بعضی موارد نگران‌کننده درمی‌آمد. دهقانی که در گذشته با تمام قدرت به مقابله با کلیسا، شاهزادگان و اشراف برخاسته بود، اکنون با لجباجت تمام به این نهادها می‌چسبید. اغلب مشاهده می‌شد که آنها با سرسختی تمام از استثمارگران خود پشتیبانی می‌کردند، درست برخلاف طبقات دیگر که با همان سرسختی برای آزادی خود مبارزه می‌کردند. دهقان در اغلب اوقات سلاح‌هایی را که دموکراسی برایش فراهم کرده بود علیه خود دموکراسی به کار می‌گرفت.

دموکراسی سوسیالیستی در ابتدا نگرانی زیادی در مورد دهقانان نداشت. علت آن این بود که دموکراسی سوسیالیستی حزبی به مفهوم بورژوایی کلمه، که سعی در راضی نگه داشتن طبقات مختلف داشته باشد نیست (هرچند که منافع این طبقات مخالف یکدیگر باشند، بلکه حزبی است برای مبارزه طبقاتی. تشکیلات کارگری شهری در همان سال‌های اولی موجودیتش کلیه توجهات را نسبت به خود جلب کرد و امیدوار بود که تحول اقتصادی راه او را در روستاها، همانند شهرها، هموار سازد؛ بدین معنی که مبارزه بین واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ منجر به از بین رفتن واحدهای کوچک شود و بدین ترتیب به سهولت بتواند به‌عنوان حزبی صرفاً کارگری، توده‌های روستایی را نیز به خود جلب کند.

امروزه دموکراسی سوسیالیستی چنان رشد کرده است که شهرها به تنهایی به‌عنوان منطقه فعالیتش کافی نیستند؛ ولی به محض پیشروی در روستاها با نیرویی مرموز مواجه می‌شود، نیرویی که پیش از این نیز برای سایر احزاب دموکراتیک انقلابی شگفتی‌هایی به وجود آورده بود، زیرا مشاهده می‌کند که واحدهای تولیدی کوچک در کشاورزی به‌هیچ‌وجه روند سریع ناپدید شدن را نپیمودند و واحدهای تولیدی بزرگ کشاورزی فقط به آهستگی رشد می‌کنند و در بعضی نواحی حتی کوچک می‌شوند. کل نظریه اقتصادی که دموکراسی سوسیالیستی بر آن تکیه دارد، در هنگام اطلاق به کشاورزی به نظر خطا می‌آید. ولی اگر این تئوری واقعاً قابل اطلاق در کشاورزی نیست نه تنها تاکتیک‌های دنبال شده تا امروز، بلکه خود اصول دموکراسی سوسیالیستی نیز باید تغییر

یابند. و. سمبارت<sup>۱</sup> در آخرین کتابش با قدرت دربارهٔ این ملاحظات سخن گفته است: «اگر در زندگی اقتصادی جنبه‌هایی وجود دارند که در چارچوب روند سوسیالیزه کردن قرار نمی‌گیرند و اگر دلیل آن این باشد که در بعضی مواقع واحدهای تولیدی کوچک در کشاورزی اهمیت و بازدهی بیشتری از واحدهای تولیدی بزرگ دارند، در این صورت چه باید کرد؟ در حقیقت همین مسئله است که امروز تحت عنوان مسئلهٔ ارضی برای دموکراسی سوسیالیستی مطرح است. آیا آرمان کمونیستی که بر اساس واحدهای بزرگ تولیدی بنا شده است و نیز برنامهٔ حاصل از آن باید برای دهقانان تغییراتی اصولی پیدا کند؟ و اگر به این نتیجه برسیم که در تحول ارضی گرایش به سمت واحدهای تولیدی بزرگ نبوده است و در حیطهٔ کشاورزی واحدهای تولیدی بزرگ به هیچ‌وجه عالی‌ترین شکل واحدهای تولیدی نیستند، در این صورت در مقابل پرسشی تعیین‌کننده قرار می‌گیریم و آن این است که آیا باید دموکرات بود، بدین معنی که جنبش ما باید این عناصر را که بنیادشان بر واحدهای تولیدی کوچک قرار دارد دربرگیرد، و به دنبال آن برنامهٔ خود را تغییر دهیم و از هدف کمونیسم صرف‌نظر کنیم یا اینکه کارگری باقی بمانیم، یعنی توجه خود را تنها متوجه هدف و آرمان کمونیستی کرده و این عناصر را از جنبش خود حذف کنیم؟ ...»

«در اینجا من با اما و اگر صحبت کردم زیرا تا آنجا که اطلاع دارم تاکنون کسی نتوانسته است با قاطعیت گرایش تکاملی در کشاورزی را معین کند یا بالاترین شکل واحد تولیدی را ترسیم کند و حتی هنوز مشخص نشده است که در تولید کشاورزی، شکل برتری از نظر نوع واحدهای تولیدی وجود داشته باشد. ولی تا آنجا که من می‌توانم قضاوت کنم در اینجا، به شکلی کلی، محدودیت‌های نظام مارکس مشاهده می‌شود، و نتیجه‌گیری‌های مارکس را همان‌طور که هستند نمی‌توان در حیطهٔ کشاورزی به کار بست. اگرچه مارکس دربارهٔ مسائل ارضی نیز افکار بسیار باارزشی ارائه داده است ولی نظریه‌اش دربارهٔ تحول، که بیانگر توسعهٔ واحدهای بزرگ و تبدیل توده‌ها به کارگران مزدبگیر است و از این تحول به طور ضروری سوسیالیسم را نتیجه می‌گیرد، فقط در مورد توسعهٔ صنعتی روشن و مشخص است. این نظریه در مورد تکامل ارضی روشن نیست و به نظر من تنها از طریق تحقیقات و مطالعات علمی می‌توان این خلأ را که مسلماً موجود است، پر کرد.»<sup>۲</sup>

توس ما از یک مطلب است و آن اینکه مدت زمانی طولانی در این باره معطل شویم. این سؤال که آیا مالکیت بزرگ به صرفه‌تر است یا مالکیت کوچک، مدت یک قرن است که اقتصاددانان را به خود مشغول ساخته و هنوز این بحث پایان نیافته است. ولی در زمانی که نظریه‌پردازان به بحث دربارهٔ امتیازات مالکیت‌های بزرگ و کوچک مشغول بودند، خود کشاورزی دستخوش تحول شدیدی شده است که آن را با دیدی روشن می‌توان مشاهده کرد. ولی برای مشاهدهٔ آن نباید توجه خود را فقط به مبارزهٔ بین واحدهای بزرگ و کوچک محدود کنیم و در ضمن نباید کشاورزی را

مستقل از مکانیزم کلی تولید اجتماعی در نظر بگیریم.

بدون شک روند توسعه کشاورزی با روند توسعه صنعتی یکسان نیست، بلکه قوانین مخصوص به خود را دارد - و ما از این پس این مطلب را اثبات شده فرض می‌کنیم. ولی این بدان معنی نیست که تحول کشاورزی مخالف تحول صنعت یا با آن ناسازگار است. برعکس، به عقیده ما می‌توان نشان داد که اگر این دو را از هم جدا نکنیم و آنها را به‌عنوان اجزای یک روند کلی در نظر بگیریم، هر دو آنها به سوی یک هدف گرایش دارند.

همچنین نظریه مارکسیستی درباره سیستم تولید سرمایه‌داری را نمی‌توان فقط به فرمولی تقلیل داد که عبارت است از: «نابودی واحدهای کوچک در مقابل واحدهای بزرگ»، به طوری که کسی که این فرمول را از بر باشد تصور کند که صاحب کلیدی است که راهگشای اقتصاد جدید محسوب می‌شود.

اگر کسی مایل به مطالعه مسئله ارضی طبق روش مارکس باشد، نباید فقط این مسئله برایش مطرح باشد که آیا واحد کوچک در کشاورزی آینده‌ای دارد یا خیر، بلکه برعکس باید کلیه تغییرات ایجاد شده در کشاورزی را در طول نظام تولید سرمایه‌داری مورد مطالعه قرار دهد. باید تحقیق کرد که چگونه سرمایه، کشاورزی را تحت تسلط خود درمی‌آورد، چگونه در آن تحولی انقلابی ایجاد می‌کند و چگونه اشکال قدیمی تولید و مالکیت را متزلزل کرده و ایجاد اشکالی جدید را ضروری می‌کند.

فقط بعد از پاسخ دادن به این سؤالات است که می‌توان فهمید آیا نظریه مارکس در کشاورزی قابل اجراست یا نه و آیا روند حذف مالکیت خصوصی بر ابراز تولید در مورد زمین، که مهم‌ترین وسیله تولید محسوب می‌شود، باید متوقف گردد یا خیر.

بدین‌سان وظیفه ما به‌روشنی ترسیم شده است.

## دهقان و صنعت

توسعه نظام تولید سرمایه‌داری علی‌القاعده (به استثنای بعضی از مستعمرات) در مرحله نخست در شهرها و ابتدا در صنعت صورت می‌گیرد. اغلب اوقات کشاورزی، تا مدتی طولانی از محدوده نفوذ آن برکنار می‌ماند. اما تکامل صنعتی موفق می‌شود تغییراتی در خصوصیات تولید کشاورزی به وجود آورد.

خانواده دهقان در قرون وسطی یک جامعه اقتصادی بود که تماماً یا تقریباً خودکفا بود، جامعه‌ای که نه تنها خوراک خود را فراهم می‌کرد بلکه منزل، وسایل منزل و حتی بخش عمده ابزار کار خود را نیز تولید می‌کرد. پوست را خودش دباغی می‌کرد، خودش روی کتان و پشم کار می‌کرد، خودش لباس‌های مورد احتیاجش را درست می‌کرد و غیره. البته دهقان به بازار هم می‌رفت ولی در آنجا فقط اضافه‌تولید خود را می‌فروخت و به‌جز آهن (آن هم به مقدار بسیار کم) بقیه خریدهایش از بازار چیزهایی غیرضروری بودند. بنابراین وابستگی دهقان به بازار در مورد اشیای لوکس یا لوازم رفاهی بود و هستی و موجودیتش به بازار بستگی نداشت.

این جامعه خودکفا، غیرقابل تخریب بود. بدترین بلاهایی که می‌توانستند گریبانگیرش شوند عبارت بودند از: خرابی محصول، آتش‌سوزی و تهاجم ارتش دشمن. ولی حتی این ضربه‌های مرگبار هم فقط مصیبتی گذرا محسوب می‌شدند و منابع هستی آنها را خشک نمی‌کردند. در مقابل خرابی محصول یک سال، آنها با آذوقه‌های ذخیره شده خود را حفظ می‌کردند؛ چهارپایان گوشت و شیر آنها را فراهم می‌کردند و از جنگل و رودخانه نیز سایر مواد غذایی را تهیه می‌کردند. همچنین از چوب درختان جنگل برای ساختن خانه‌های خود، که بر اثر آتش‌سوزی از بین می‌رفتند، استفاده می‌کردند. زمانی که تهاجم دشمن نزدیک می‌شد، همراه چهارپایان و وسایل دیگر به جنگل می‌گریختند و به مجرد رفتن دشمن دوباره باز می‌گشتند. دشمن نمی‌توانست منابع حیاتی آنها یعنی مزرعه، مرتع و جنگل را ویران کند و چنانچه انسان‌ها و چهارپایان دچار خسارات زیادی نمی‌شدند، مصیبت وارده به سرعت برطرف می‌شد.

حتی در قرن ما هم، اقتصاددان محافظه کار، سیسموندی<sup>۱</sup>، به طرز بسیار زیبایی موقعیت این دهقانان مستقل را که از نظر وی موقعیتی ایده آل محسوب می شود توصیف کرده است:

«خوشبختی روستایی، که تاریخ تصویر آن را در زمان شکوه و عظمت ایتالیا و یونان به ما نشان می دهد، برای قرن ما ناشناس نیست. در تمام نقاطی که دهقانان مالک وجود دارند، در آنجا می توان رفاه، امنیت و اطمینان به آینده را مشاهده کرد و استقلال موجود در آنجا تضمین کننده خوشبختی و فضیلت است. دهقانی که فقط خود به کمک فرزندان کلیه کارهای مزرعه موروثی خود را انجام می دهد دیگر نه مجبور است به کسی در بالا اجاره ای پرداخت کند و نه به کسی در پایین مزدی بپردازد. او تولیدش را طبق مصرفش تنظیم می کند. گندم خودش را مصرف می کند، شراب خودش را می نوشد، لباسش را از کتف و پشم خودش تهیه می کند و زیاد نگران قیمت ها در بازار نیست، زیرا نه چیز زیادی از بازار می خورد و نه چیز زیادی در آنجا می فروشد و هرگز بر اثر تحولات در خرید و فروش به ورشکستگی نمی افتد. به ندرت نگران آینده است، زیرا که آینده در میان امیدهایش جلوه ای زیبا به خود می گیرد. او برای قرن ها شرایط مناسبی را برای فرزندانش به وجود می آورد. کافی است که کار کوچکی در زمین انجام دهد تا بعد از صد سال از آن کار درخت تنومندی به وجود آید، یا نهری حفر کند که برای همیشه از خشک شدن مزرعه اش جلوگیری نماید، یا اینکه چشمه آبی را به مزرعه خود هدایت کند یا سعی کند نژاد و نوع حیوانات و گیاهان اطرافش را بهبود بخشد. سرزمین کوچکش مثل یک صندوق پس انداز واقعی است که همیشه آماده است همه منافع کوچک و نیز همه لحظات فراغت او را در خود جذب کند. قدرت ها و نیروهای طبیعت، این لحظات را بازور می کنند و به مقداری صدچندان به او برمی گردانند. دهقان این خوشبختی را، که همراه است با موقعیت مالک بودن، به شدت احساس می کند.»<sup>۲</sup>

این خوشبختی دهقانان حتی تا ۶۰ سال پیش هم می توانست با رنگ هایی چنین دلنشین از سوی یکی از مشهورترین اقتصاددانان زمان ما توصیف شود. این تصویر، که کمی چاپلوسانه به نظر می رسد، بیانگر وضع عمومی دهقانان نیز نیست. در این تصویر، سیسموندی عمدتاً سوئیس و برخی مناطق ایتالیای علیا را در نظر داشته است. ولی به هر حال این یک تصویر خیالی نیست، بلکه تصویری است که یک تماشاگر تیزبین از طبیعت ترسیم کرده است.

اگر این موقعیت را با وضعیت فعلی دهقانان در سراسر اروپا، بدون مستثنا ساختن سوئیس، مقایسه کنیم، نمی توانیم کنمان کنیم که از آن زمان تاکنون انقلاب اقتصادی قدرتمندی روی داده است.

نقطه شروع این تحول را می توان انحلال صنعت کوچک دهقانی بر اثر صنعت شهری و تجارت دانست.

<sup>1</sup> I. J. C. L. Sismondi

<sup>2</sup> مطالعاتی در اقتصاد سیاسی، جلد اول، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

بین افراد خانواده دهقان فقط یک تقسیم کار ضعیف امکان پذیر بود که از تقسیم کار بین زن و مرد تجاوز نمی کرد. همچنین تعجب آور نیست که صنعت شهری بر صنعت خانگی دهقانی برتری یابد و بتواند برای دهقانان وسایل و ابزاری تولید کند که خود آنها یا اصلاً قادر به تولیدش نبودند یا نمی توانستند به همان درجه از کمال صنایع شهری این نوع ابزار را به وجود آورند. ولی توسعه صنعت و تجارت در خود شهرها نیز احتیاجات جدیدی را به وجود آورد. این احتیاجات نیز مانند آلات و ابزار جدید و تکامل یافته، به سرعت و به طرز مقاوم تاپذیر در روستاها نفوذ کردند و باعث شدند که رابطه بین شهر و روستا به صورت فعال درآید. این احتیاجات، احتیاجاتی بودند که صنایع دهقانی نمی توانست جوابگوی آنها باشد. روپوش های ساخته شده از پوست حیوانات جای خود را به لباس های پارچه ای و پشمی دادند و کفش های ساخته شده از چوب و پوست درختان با پوتین های چرمی جایگزین شدند و غیره. سیاست نظامی گری، که فرزندان دهقانان را به سوی شهرها جلب می کرد و آنها را با احتیاجات شهری ها آشنا می ساخت، در این تکامل نقش مهمی داشت. برای مثال می توان گسترش مصرف توتون و مشروب را نام برد. بالاخره برتری صنعت شهری در زمینه های مختلف به درجه ای رسید که محصولات تولید شده به وسیله صنعت دهقانی به صورت کالاهایی تجملی درآمدند که دهقان صرفه جو اجازه مصرف آنها را به خود نمی داد و در نتیجه از تولید آنها صرف نظر می کرد. به عنوان مثال، توسعه صنعت پنبه و نخ باعث شد که چلوار را بتوان با قیمتی بسیار پایین تهیه کرد، و این امر سبب شد که در همه جا کشت کتان به منظور مصرف شخصی دهقان محدود شود و در بعضی مواقع کاملاً از بین برود.

انحلال صنعت دهقانی از قرون وسطی شروع شد و آن زمانی بود که صنایع کوچک شهری ظاهر شدند. ولی تولیدات این صنایع به کنندی در روستاها نفوذ می کردند و این نفوذ بیشتر محدود به روستاهایی بود که در کنار شهرها قرار داشتند و شرایط زندگی دهقانان فقط به شکل نامحسوسی تحت تأثیر این محصولات قرار می گرفت. زمانی که سیسموندی درباره خوشبختی دهقانان می نوشت، ایمرمان<sup>۱</sup> هنوز می توانست در شهردار دهکده خود (در مونش هازن آ)، یک دهقان چاق اهل وستفالی را مجسم کند که می گوید: «کسی که به آهنگر پول می دهد دیوانه است، زیرا این پول را خودش می توانست تصاحب کند. او همه کارهایش را شخصاً انجام می داد، خودش تیرهای چوبی می ساخت، خودش در و صندوق و غیره تهیه می کرد. اگر می خواست، حتی یک مبل ساز خوب هم بود و می توانست یک قفسه واقعی درست کند.» امروزه هنوز در ایسلند شغل تخصصی وجود ندارد و دهقان هنوز نقش صنعتگر را نیز ایفا می کند.

فقط صنعت سرمایه داری دارای آن چنان برتری است که بتواند به سرعت صنعت خانگی و خودکفای دهقانی را از بین ببرد و تنها نظام ارتباطات در جامعه سرمایه داری است که از طریق راه آهن، پست و روزنامه قادر است افکار و فرآورده های به وجود آمده در شهرها را تا دورافتاده ترین

نقاط روستایی گسترش دهد و بدین ترتیب نه تنها جمعیت‌های روستایی اطراف شهرها، بلکه تمامی جمعیت روستایی را زیر نفوذ این روند قرار دهد.

هر قدر این نظام ارتباطات بیشتر پیشرفت کند، صنعت خانگی اولیه دهقان بیشتر از بین می‌رود و احتیاجات پولی او افزایش می‌یابد. اکنون او نه تنها برای خرید لوازم غیر ضروری و اضافی به پول احتیاج دارد، بلکه برای خرید لوازم ضروری نیز نیازمند پول است. او بدون پول دیگر نه می‌تواند از زمینش بهره‌برداری کند و نه نگهداری آن را تضمین کند.

ولی همزمان با افزایش احتیاج دهقان به پول، احتیاجات سایر نیروهایی که او را مورد استثمار قرار می‌دهند، مانند اربابان قشودال، شاهزادگان و سایر کسانی که بر مستند قدرت قرار دارند نیز به پول افزایش پیدا می‌کند؛ و این امر چنانکه می‌دانیم باعث گردید که مالیات‌های جنسی (محصولی) دهقان به مالیات‌های نقدی (پولی) مبدل شود، و در نتیجه گرایش به بالاتر بردن دائمی مالیات‌ها به وجود آید. این امر باعث می‌شد که احتیاجات پولی دهقان باز هم افزون‌تر شود.

تنها روشی که دهقان از طریق آن می‌توانست پول به دست آورد عبارت بود از تبدیل محصولاتش به کالا، یعنی بایستی محصولات خود را به بازار ببرد و در آنجا به فروش برساند. ولی به طور طبیعی محصولات صنعت عقب‌مانده‌اش فقط به این دلیل خریدار داشت که صنعت شهری آنها را تولید نمی‌کرد. بدین ترتیب دهقان بالاخره به صورت امروزی خود درآمد: یک کشاورز خالص. ولی هر چه دهقان بیشتر به کشاورز تبدیل می‌شد، صنعت و کشاورزی بیشتر از هم جدا می‌شدند و از آن استقلال، امنیت و رضایت خاطر زندگی دهقان، که سیسموندی در میان دهقانان آزاد برخی مناطق یافته بود، دورتر می‌شدیم.

دهقان اکنون به بازار وابسته شده بود. بازاری که برای او حتی از آب و هوا هم متغیرتر و نامطمئن‌تر بود، زیرا در مقابل تغییرات ناگهانی آب و هوا او می‌توانست تا حدودی خود را حفظ نماید. مثلاً با ایجاد گودال‌های تخلیه از اثرات یک تابستان خیلی مرطوب بکاهد یا از طریق بعضی عملیات آبیاری اثرات یک خشکسالی بی‌اندازه را تعدیل کند یا اینکه با برپایی شعله‌های آتشی با دود غلیظ انگورهای خود را از سرمای بهاری مصون دارد و غیره. ولی او قادر نیست که از کاهش قیمت‌ها جلوگیری کند یا محصولاتش را که برای‌شان تقاضایی نیست به فروش برساند؛ و در این صورت، یک خرمن خوب که در سابق نوعی برکت برایش محسوب می‌شد اکنون ممکن است به بلایی تبدیل شود. این موضوع به وضوح در اوایل قرن ما به چشم می‌خورد، یعنی در زمانی که تولید کشاورزی اروپای غربی به طور عمومی خصوصیت تولید کالایی را به دست آورده بود اما به علت ناقص بودن وسایل ارتباطی ایجاد تعادل بین مناطق مختلف امکان‌پذیر نبود. در نتیجه در نقاطی فراوانی نعمت وجود داشت و در نقاطی دیگر قحطی به چشم می‌خورد. همان‌طور که خرابی محصول باعث افزایش قیمت‌ها می‌شد، یک کشت خوب نیز قیمت‌ها را پایین می‌آورد. جدول صفحه بعد بازده کشت گندم را در فرانسه نشان می‌دهد:



سال	بازده متوسط در هکتار	قیمت هر هکتولیترا
۱۸۱۶	۹/۷۳	فرانک ۲۸/۳۱
۱۸۱۷	—	۳۶/۱۶
۱۸۲۱	۱۲/۲۵	۱۷/۷۹
۱۸۲۲	—	۱۵/۴۹

کشاورزان فرانسه در ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲، با ازدیاد محصولی به میزان  $\frac{1}{2}$  در هر هکتار فقط درآمدی تقریباً معادل ۲۰۰ فرانک داشتند که این درآمد حدود  $\frac{1}{2}$  درآمد آنها در ۱۸۱۶ - ۱۸۱۷ بود. بنابراین تعجب آور نیست که پادشاه فرانسه تأسف خود را به مجلس، از این بابت که قوانینی وجود نداشته‌اند که بتوانند مشکلات ناشی از وفور محصول را پیش‌بینی کنند، ابراز دارد.

هر قدر تولید کشاورزی بیشتر به تولید کالایی تبدیل می‌شد باقی ماندن در مرحله ابتدایی فروش مستقیم تولیدکننده به مصرف‌کنندگان مشکل‌تر می‌گشت. هر قدر بازارهایی که دهقان برای آنها تولید می‌کرد دورتر و طولانی‌مدت‌تر بودند، فروش مستقیم دهقان به مصرف‌کنندگان مشکل‌تر می‌شد و لزوم وجود واسطه آشکارتر می‌گشت. بدین ترتیب بین تولیدکننده و مصرف‌کننده، یک فروشنده قرار گرفت، فروشنده‌ای که با یک نگاه به مراتب بهتر از تولیدکننده و مصرف‌کننده بر بازار اشراف و تا حدودی تسلط داشت و از تسلطش بر بازار برای استثمار دهقان سود می‌برد.

به‌زودی علاوه بر فروشندگان بذر و چهارپایان، شخص دیگری تحت عنوان وام‌دهنده ظاهر گشت. البته در بعضی از مواقع همه این کارها را یک نفر انجام می‌داد. در سال‌هایی که محصول زیاد خوب نبود، عایدات پولی دهقان جوابگوی احتیاجات پولی او نبود و مجبور می‌شد از طریق گروه نهادن زمینش اعتبارات مالی به دست آورد. نوعی وابستگی جدید برای او آغاز می‌شود، نوعی استثمار جدید که به مراتب از انواع دیگر بدتر است و از طریق سرمایه‌رسانی صورت می‌گیرد که خلاصی از آن به‌سادگی میسر نیست. این هزینه جدید بسیار سنگین است و اغلب اوقات جریان به اینجا ختم می‌شود که دهقان برای پرداخت قرض و مالیات خود مجبور می‌شود ارضیه خود را به حراج بگذارد. بدین ترتیب مصیبتی که سابق بر این مشکلاتی چون بدی محصول، آتش‌سوزی و جنگ نمی‌توانستند بر او تحمیل کنند، بحران‌های مربوط به بذر و دام در بازار می‌توانند بر او تحمیل کنند. این مصیبت فقط مصیبتی گذرا نیست، بلکه امکان دارد که منبع درآمد دهقان، یعنی زمین را از او بگیرد و در نهایت او را به یک کارگر بدون زمین تبدیل کند. بدین ترتیب در جایی که صنعت خانگی دهقان، که معطوف به برآوردن نیازهای اوست، از بین می‌رود و مالیات‌های نقدی او را تحت فشار می‌گذارند، آن آسایش، استقلال و امنیت دهقان آزاد دچار بحران می‌گردد.

توسعه صنعت شهری، از سوی دیگر، متلاشی شدن خانواده دهقانی ابتدایی را به دنبال دارد. در ابتدا دارایی دهقان عبارت بود از مقدار زمینی که از طریق آن می توانست خوراک خود و خانواده اش را تهیه کند و اضافه بر آن مالیات های مربوط به اربابان را نیز بپردازد.

ولی هر اندازه که میزان وابستگی اش به بازار بیشتر می شد، احتیاجش به پول نیز افزایش می یافت و در نتیجه می بایست اضافه محصول بیشتری برای فروش در بازار به دست آورد و از آنجا که شرایط تولید تغییری نکرده بودند برای جوابگویی به احتیاجاتش، متناسب با بزرگی خانواده اش، به زمین وسیع تری محتاج می شد. ولی دهقان نه می توانست به میل خود شیوه تولیدش را تغییر دهد و نه می توانست زمینش را وسیع تر کند. ولی تنها در صورتی که دارای خانواده بزرگی بود، می توانست قسمتی از این نیروی کار را به خارج از محدوده اجدادی خود بفرستد، مثلاً به شکل کارگر مزرعه، سرباز و کارگر شهری؛ یا حتی آنها را به امریکا بفرستد تا در آنجا کانون خانوادگی جدیدی به وجود آورد. در نتیجه خانواده دهقانی هر چه بیشتر در حال کوچک شدن بود.

دلیل دیگر در همین جهت این است که کشاورزی فعالیتی است که در تمام مدت سال به یک میزان نیروی کار احتیاج ندارد. اغلب در هنگام آماده سازی زمین و به خصوص در هنگام برداشت محصول، احتیاج زیادی به نیروی کار وجود دارد و در سایر مواقع تقریباً به آن نیازی نیست. به طور کلی احتیاج کشاورزی به نیروی کار در تابستان دو برابر، سه برابر و گاه تا چهار برابر بیشتر از زمستان است.

مادام که صنایع خانگی دهقان پابرجا بود این تفاوت ها در احتیاج به نیروی کار کشاورزی پیامدهای ناچیزی داشت. اگر در مزرعه کاری نبود یا به کار اندکی نیاز بود خانواده دهقان در خانه کار می کرد. اما وقتی صنعت خانگی دهقان از بین رفت این وضع عوض شد. در اینجا دلیل دیگری برای دهقان جهت تقلیل خانواده اش به حداقل پیدا شد تا مجبور نباشد جمعیتی بیکار در ایام زمستان را غذا دهد.

در اینجا بحث ما فقط درباره اثرات ناشی از انحلال صنعت خانگی دهقانی است. بعضی تغییرات در تولید کشاورزی ممکن است این اثرات را خنثا کنند، مثلاً گذار از استفاده از مراتع و چراگاه ها به نوعی دامداری متمرکز که محتاج نیروی کار بیشتری است، یا تغییرات دیگر ممکن است این اثرات را تشدید کنند. مثلاً یکی از کارهایی که اوقات زمستان را پر می کرد کوبیدن و جدا کردن دانه های مختلف بود که با به میان آمدن ماشین خرمن کوب این کار به پایان رسید؛ و این خود انگیزه ای نیرومند بود برای کوچک تر شدن حلقه خانواده روستایی.

به طور طبیعی آنهایی که می ماندند با وجود اینکه در طول تابستان از فرط کار زیاد کلافه و کوفته می شدند، ولی تلاش شان نمی توانست کمبود آنهایی را که محل را ترک کرده بودند جبران کند. بنابراین لازم بود که دست به سوی نیروی کار کمکی، یعنی کارگر مزدبگیر، دراز کنند. نیروی کاری که فقط در زمان طاقت فرسا بودن کار از آن استفاده می شد و به محض اینکه دیگر احتیاجی نبود، او را بیرون می کردند. اگرچه ممکن بود دستمزدشان نسبتاً بالا باشد ولی با وجود این باز هم با صرفه تر از حالتی بود که می بایستی آنها را مثل عضوی از خانواده در تمام طول سال تأمین کرد. ولی این نیروی کار که در مقابل مزد، خود را اجاره می دهد، عبارت است از نیروی کار دهقانان مبدل شده به کارگر،

دهقانانی که طالب درآمدی کمی هستند، و نیز پسران و دختران روستایی که نیروی کارشان مورد احتیاج خانوارهای شان نیست.

همان تحولی که از یک سو نیاز به کارگران مزدبگیر را ایجاد می‌کند، از سوی دیگر خود این کارگران را نیز به وجود می‌آورد. همان‌طور که دیدیم در جریان این روند تعداد زیادی از دهقانان به کارگران کشاورزی مبدل شدند و به دنبال کاهش اعضای خانواده‌های دهقانی، نیروی کار اضافی این خانواده‌ها به بازار کار عرضه شد. از سوی دیگر در نتیجه این روند، در نزد دهقانان کوچک احتیاج به درآمدی کمی، غیر از درآمد حاصل از کارکردن در مزرعه خودشان، به وجود می‌آید. این‌گونه دهقانان، به علت محدود بودن وسعت زمین‌شان قادر نیستند محصولی بیش از احتیاجات خانواده‌های‌شان تولید و آن را به بازار عرضه کنند. تنها کالای قابل فروش این دهقانان نیروی کارشان بود که در تمام مدت سال به کل آن برای کارکردن در مزرعه خود احتیاج ندارند. یکی از راه‌های استفاده از این نیروی کار اضافی، استفاده از آن به‌عنوان کارگر مزدبگیر در واحدهای تولیدی بزرگ است.

تا قرن هفدهم به ندرت می‌توان کارگران مزدبگیر دختر و پسر را در خدمت دهقانان مشاهده کرد و فقط بعد از این دوره است که این شغل حالتی عمومی به خود می‌گیرد. از سوی دیگر، تعویض اعضای خانواده با کارگران مزدبگیر تأثیراتی نیز بر موقعیت کارگرانی که نزد خانواده خود باقی مانده‌اند می‌گذارد به طوری که آنها هر چه بیشتر به سطح کارگران مزدبگیر در خدمت رئیس خانواده تنزل می‌کنند و مالکیت ارثی فامیلی بیش از پیش به صورت مالکیت انحصاری رئیس خانواده تغییر شکل می‌دهد.

اجتماع قدیمی خانواده دهقانی، که تنها با نیروی کار خود از دارایی خود بهره‌برداری می‌کرد، در واحدهای دهقانی بزرگ با لشکری از کارگران استخدام شده که تحت نظارت صاحب مزرعه به کارهایی از قبیل کشت زمین، مواظبت از حیوانات و انبارکردن غله می‌پردازند، جایگزین می‌شود. خصوصت طبقاتی موجود بین استعمارکننده و استثمارشونده، بین مالک و پرولتر، در روستا و حتی در خانواده دهقان نیز نفوذ می‌کند و هماهنگی قبلی و اشتراک منافع قدیمی را از میان می‌برد. این روند، همان‌طور که گفتیم، در قرون وسطی آغاز شد ولی شیوه تولید سرمایه‌داری به آن چنان سرعتی بخشید که در تمام نقاط، جمعیت‌های روستایی به این شیوه تولید وابسته شدند. ولی با این حال، این روند هنوز به پایان خود نرسیده و همچنان در حال گسترش است، بدین معنی که بسیاری از مناطقی را که زیر کشت محصول برای استفاده‌های شخصی آنها بودند مبدل به مناطق کشت محصول برای عرضه به بازار کردند، احتیاج دهقان به پول را به صورگون‌گون افزایش دادند، و کار مزدوری را جایگزین کار فامیلی نمودند. بدین ترتیب، بدون اینکه هنوز سرمایه وارد تولید کشاورزی شود یا تضاد بین واحدهای تولیدی بزرگ و کوچک شکل بگیرد، فقط توسعه شیوه سرمایه‌داری در شهرها کافی بود تا موجودیت دهقان در شکل قدیمی‌اش کاملاً دگرگون شود. ولی فعالیت سرمایه فقط محدود به صنعت نیست و به محض اینکه نیروی کافی به دست آورد کشاورزی را نیز در سیطره خود قرار می‌دهد.



## کشاورزی در دوران فئودالیسم

### الف. کشت سه تناوبی<sup>۱</sup>

هدف ما در اینجا تحقیق درباره منشأهای مالکیت دهقانی نیست بلکه برای ما کافی است بدانیم اشکال و انواع مالکیت و بهره‌برداری‌های دهقانی، که بعد از مهاجرت جمعیت‌ها در سرزمین‌های اشغال شده توسط ژرمن‌ها ایجاد و مستقر شد و تقریباً تا اواخر قرن هجدهم و در بعضی مناطق حتی تا امروز در این سرزمین‌ها باقی مانده است (به جز چند استثنا که مهم‌ترین آنها انگلستان است)، چگونه بوده است. این مالکیت دهقانی را می‌توان نوعی سازش بین مالکیت اشتراکی زمین (که بهره‌برداری‌های دهقانی از مراتع آن را ایجاب می‌کرد) و مالکیت خصوصی زمین (که از نیازهای بهره‌برداری‌های دهقانی از مزارع ناشی می‌شد) به حساب آورد.

همان‌طور که هر خانواده دهقان اجتماعی خودکفا را تشکیل می‌داد، هر دهکده نیز از نظر اقتصادی جامعه‌ای بسته و خودکفا را به وجود می‌آورد (جامعه منطقه‌ای).

ما در اینجا از گفت‌وگو درباره اشتغال به صورت پراکنده (و نه به صورت دهکده‌های متمرکز) صرف‌نظر می‌کنیم. تا مدت زیادی فکر می‌کردند که این نوع اشتغال اولین نوع آن است، ولی آن چنان که امروزه مشخص شده این نوع اشتغال‌ها و مالکیت‌های پراکنده استثنایی بوده و فقط به دلایل تاریخی یا شکل زمین وجود داشته‌اند و آنچه معمول بوده و عمومیت داشته همان نظام دهکده است که ما در اینجا فقط آن را مطرح می‌کنیم.

نقطه شروع مزرعه دهقانی با خانه‌هایی که دارای حیاط بودند<sup>۲</sup> و به صورت ملک خصوصی درآمده بودند آغاز شد. این ملک علاوه بر عمارت و ساختمان‌های لازم برای بهره‌برداری، دارای یک قطعه زمین بود که این ساختمان‌ها را دربرمی‌گرفت. حصاری به دور این باغ (که در آن گیاهان خوراکی، سبزیجات، پنبه، درختان میوه و غیره وجود داشتند) کشیده شده بود. یک دهکده از تعداد

نسبتاً زیادی از این خانه‌ها تشکیل می‌شد. در بیرون دهکده، منطقه تقسیم‌شده زمین‌های قابل شخم وجود داشت. این زمین‌ها در نقاطی که کشت سه‌تناوبی مرسوم بود به سه نوع زمین یا فصل تقسیم می‌شدند. هر زمین نیز خود به چندین قطعه بزرگ و کوچک (این اندازه‌ها بستگی به موقعیت و مرغوبیت خاک داشت) تقسیم می‌گردید. هر کدام از این قطعه‌ها به طور خاص متعلق به یکی از خانه‌ها بود. در خارج از محدوده تقسیم‌شده، منطقه تقسیم‌نشده (منطقه مشترک)، مثل جنگل و مرتع، قرار داشت.

بخش تقسیم‌نشده به شکل دسته‌جمعی توسط کل جامعه مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. در زمین‌های قابل کشت هر خانواده‌ای زمین مربوط به خود را به زیر کشت می‌آورد. در کشتزارها برای تغذیه افراد، غلات می‌کاشتند ولی دام‌داری و بهره‌برداری از مراتع هنوز بهره‌برداری غالب در کشاورزی بود، و اگرچه کشت زمین به شکل خصوصی توسط خانواده‌های مختلف صورت می‌گرفت ولی بهره‌برداری از مراتع همچنان به شکل دسته‌جمعی ادامه داشت. این شکل بهره‌برداری بر روابط مالکیت اثر می‌گذاشت، بدین ترتیب که مالکیت بر زمین در مورد کشتزارها به صورت خصوصی و در مورد مراتع به شکل اشتراکی بود. بدین صورت که به محض اینکه خرمن تمام می‌شد، هر مزرعه‌ای به صورت مرتع عمومی و قابل دسترس جامعه درمی‌آمد و زمین‌های در حال آیش نیز به صورت چراگاه‌های عمومی برای حیوانات دهکده درمی‌آمدند. ولی اگر هر خانواده‌ای می‌خواست به میل خودش قطعه زمینش را کشت کند، این امر غیرممکن می‌شد. همچنین الزامات مربوط به هر زمین یا فصل نیز در کار بود. بنابراین مالکان قطعه‌های مختلف زمین مجبور بودند زمین‌های خود را به یک شکل زیر کشت درآورند. هر سال یک قسمت از زمین به صورت آیش باقی می‌ماند، قسمت دوم به کشت پاییزه اختصاص پیدا می‌کرد و قسمت سوم برای کشت گندم بهاره در نظر گرفته می‌شد. نوع کشت، هر سال بر روی زمین تغییر می‌کرد. علاوه بر چراگاه‌ها و زمین‌های درحال آیش، سبزه‌زارها، جنگل‌ها و مراتع دائمی نیز خوراک دام‌ها را تأمین می‌کردند که استفاده از نیروی کار، کود، شیر و گوشت این دام‌ها برای دهقانان بسیار مهم به حساب می‌آمد.

این نظام بهره‌برداری کشاورزی در تمام نقاطی که جمعیت‌های ژرمن مستقر بودند وجود داشت. در این نظام بهره‌برداری، این مطلب که آیا دهقانان می‌توانستند استقلال خود را کاملاً حفظ کنند یا مجبور به پرداخت مالیات به یک ارباب می‌شدند، یا برای حفظ امنیت خود، خودشان را تحت حمایت اربابی قرار می‌دادند و از استقلال خود صرف‌نظر می‌کردند یا حتی به‌زور به بردگی گرفته می‌شدند، تفاوتی ایجاد نمی‌کرد.

این نظام بهره‌برداری دارای قدرت و نیروی پایداری فوق‌العاده، و به معنی واقعی مقاوم بود. آسایش و امنیت دهقان به همان اندازه که به تولید کوچک خانگی او بستگی داشت با قوانین و تشکیلات جامعه نیز ارتباط داشت. نظام کشت سه‌تناوبی با جنگل و مرتع، به آذوقه‌هایی که از خارج می‌آمدند نیازی نداشت. خود این نظام، دام‌ها و کود مورد احتیاج برای کشت و جلوگیری از فرسایش زمین را فراهم می‌کرد. از سوی دیگر، وجود مراتع و زمین‌های قابل کشت مشترک باعث

می‌شد که بین افراد دهکده نوعی انسجام مستحکم به وجود آید که از آنها در مقابل قدرت‌های خارجی حفاظت می‌کرد.

ولی با وجود استحکام موجود در ساخت این نظام بهره‌برداری، توسعه صنعت شهری و همراه با آن تجارت، همان‌طور که به صنعت دهقانی صدمات زیادی زد به این نظام نیز ضربات کشنده‌ای وارد آورد.

### ب. کاهش کشت سه تناوبی به علت فعالیت واحدهای بزرگ مالکان ارضی

دیدیم که چگونه صنعت شهری احتیاجات پولی دهقان و نیز احتیاجات پولی اشراف فتودال و دولت‌های مدرن در حال پیدایش را، که تمام یا قسمتی از نیروی حیاتی‌شان را از دهقانان به دست می‌آوردند، افزایش داد؛ و نیز دیدیم که چگونه دهقان مجبور شد محصولاتی تولید کند که برای آنها در شهرهای در حال توسعه بازاری وجود داشته باشد. ولی از سوی دیگر این امر باعث شد که تعادل موجود در قلمرو از بین برود و خودکفایی کامل جامعه، که نه چیز مهمی را از خارج وارد می‌کرد و نه چیز مهمی را به خارج صادر می‌کرد، تغییر کند.

در ابتدا تقریباً در تمام این قلمروها، خارج کردن یا فروش هر نوع محصول نظیر چوب، علوفه، گاو، کود و غیره به بیرون از قلمرو بدون اجازه سایر افراد به شدت ممنوع بود. حتی محصول زمین هر منطقه می‌بایستی تا آنجا که ممکن است در همان منطقه مصرف می‌شد. این موضوع دربارهٔ حیوانات هر منطقه نیز صادق بود و حتی گفته می‌شد که محصولات به دست آمده از زمین‌های هر منطقه یا شراب‌های آن منطقه می‌بایستی در همان محل آسیاب شده، پخته شده یا عصاره‌اش گرفته شود و در همان محل نیز به مصرف برسد. با توسعه این نوع قوانین، در بعضی دهکده‌ها شاهد قوانینی مبتذل هستیم و لزوم اینکه هیچ محصولی نمی‌بایستی از منطقه صادر شود و همه چیز باید در دهکده مصرف شود در بعضی قلمروهای فتودالی آشکال جالبی به خود می‌گرفت.

گ. ل. فون مارر<sup>۱</sup>، در کتابش تحت عنوان تاریخ تشکیل دهکده<sup>۲</sup> (جلد اول، ص ۳۱۶)، از نجیب‌زاده‌های اهل آلزاس سخن می‌گوید که در سال ۱۵۴۰ دهقانانش را مجبور کرد (به عنوان بیگاری) باقی‌ماندهٔ شراب‌های ترش مزه‌اش را بنوشند تا بدین وسیله بشکه‌های خالی شوند و بتواند از آنها برای شراب سال جدید استفاده کند. طبق گفتهٔ مارر «آنها می‌بایست سه بار در هفته برای نوشیدن شراب پیش وی می‌رفتند و تازه در عوض می‌بایستی پنیر و نان هم به او بدهند و وقتی که دهقانان مست می‌شدند و با یکدیگر دعوا می‌کردند، نجیب‌زادهٔ مزبور به سبب این جرم آنها را تنبیه می‌کرد و بدین ترتیب پولی که بابت شراب از این طریق می‌گرفت، بیشتر بود تا اگر می‌خواست آن را بفروشد.» تولیدکنندگان مشروب ما باید از این قهرمان مسیحی-ژرمنی، که حتی در آن زمان‌های دور می‌دانست چگونه با قوت تمام از الکلیسم، سود و تعلیمات مسیحی استفاده کند، مجسمه‌ای برپا کنند.

محدودیت‌هایی که به وسیله این‌گونه قوانین و حقوق بی‌فایده به وجود آمده بودند به صورت غیرقابل تحملی درآمدند و به محض اینکه ضرورت تولید برای بازار بر دهقانان تحمیل شد راه‌حل‌های مزورانه‌ای برای فرار از این محدودیت‌ها به وجود آمدند. ولی فرستادن داشمی این محصولات به شهر (و عدم برگشت آنها به زمین) باعث فقیر شدن و فرسایش تدریجی خاک گردید. درعین حال تعادل اقتصادی منطقه به شکل دیگری دستخوش تغییر بود. درحالی‌که محصولات تولید شده به وسیله زمین به صورت کالا درمی‌آمدند و ارزش یکسانی کسب می‌کردند، خود زمین نیز به صورت نوعی کالا در می‌آمد و دارای ارزشی می‌گردید. زمانی که تولید کالایی کشاورزی وسعت بیشتری پیدا کرد (در اوایل دوره جدید)، زمین دیگر همچون ایام استقرار ژرمن‌ها در منطقه به‌وفور در دسترس نبود و بهره‌برداری از مراتع به شکل ایلاتی<sup>۱</sup>، که با شکار گسترده و نوعی کشاورزی ضعیف و کاملاً ابتدایی همراه بود، جای خود را به نظام کشت سه‌تناوبی که در اینجا مورد مطالعه قرار می‌گیرد، داده بود.

در هر شیوه تولید، یک مقدار معین زمین می‌تواند جوابگوی احتیاجات غذایی یک حداکثر مشخص از جمعیت باشد. این حداکثر توسط ژرمن‌ها در زمان مهاجرت اقوام کسب شده بود و این سؤال که آیا ازدیاد جمعیت، آنها را مجبور به هجوم به امپراتوری روم کرد یا عدم امکان دفاع رومی‌ها باعث این تهاجم شد، خود محتاج بحث است. ولی این مطلب مسلم است که گذار آنها به یک شیوه بهره‌برداری کشاورزی پیشرفته‌تر از طریق تماس آنها با تمدن روم، باعث شد که منابع غذایی ژرمن‌ها بعد از مهاجرت افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کند. جمعیت کم به‌سختی قادر بود که جوابگوی احتیاجات شیوه تولید جدید باشد و این شیوه تولید جدید، برای افزایش جمعیت مساعد بود. بنابراین به محض اینکه از شدت مهاجرت کاسته شد و صلح و امنیت تا حدی در اروپا مستقر گردید، جمعیت به‌سرعت رو به افزایش نهاد. جمعیت اضافی به‌سادگی در اراضی کاشته نشده، زمین مورد احتیاج خود را به دست می‌آورد و چنانچه جمعیت یک دهکده زیاد می‌شد، یا بخشی از منطقه تقسیم‌نشده را شخم می‌زدند و بدین ترتیب میزان زمین‌های قابل کشت را افزایش می‌دادند یا اینکه بخشی از منطقه تقسیم‌نشده (زمین مشترک) را جدا می‌کردند و از آن دهکده جدیدی در کنار دهکده اولیه به وجود می‌آوردند. از طرف دیگر، شاهزادگان به اشراف در خدمت خود مناطق وسیعی از زمین‌هایی را که تقریباً کشت نمی‌شد هدیه می‌دادند و مالکان جدید اجازه می‌دادند در ازای دریافت مالیاتی اندک، جمعیت‌های مهاجر در این زمین‌ها مستقر شوند. اسلاوها به‌طور دائم در حال عقب‌رانده شدن بودند و مناطق جدید یکی پس از دیگری به اشغال ژرمن‌ها درمی‌آمدند.

در ابتدای قرن پانزدهم، جنگ‌های هوسیت‌ها<sup>۲</sup> در بوهم<sup>۳</sup> و سرنگونی قدرت آلمان در لهستان، باعث توقف پیشرفت استعمار آلمان به سمت مشرق گردید. از سوی دیگر در همین دوره جمعیت



اروپای میانی، گرچه هنوز از حداکثری که شیوه تولید موجود در آن زمان اجازه می داد تجاوز نکرده بود اما تا جایی افزایش پیدا کرد که دیگر کمبود انسان یا کمبود نیروی کار از میان رفته بود و زمین دیگر به وفور در دسترس نبود. بدین ترتیب این امکان، و نیز این میل، به وجود آمد که مهم ترین عامل تولید یعنی زمین به صورت انحصاری درآید؛ و به این علت شدیدترین و بی رحمانه ترین جنگ ها بین اشراف فتودال و دهقانان آغاز گردید، جنگ هایی که تا زمان ما نیز به طول انجامید و در واقع می توان گفت که هیچ گاه به طور کامل قطع نگردید. تعیین کننده ترین این جنگ ها از قرن شانزدهم در آلمان آغاز گردید. نتایج این جنگ ها تقریباً در همه جا به نفع اشراف فتودال بود، اشرافی که مطیع قدرت رو به افزایش دولت بودند و از آن برای مقابله با دهقانان کمک می گرفتند.

اشراف پیروز شروع به تولید کالا کردند، روش تولید آنها تقریباً مخلوطی از سرمایه داری و فتودالیسم محسوب می شد. این اشراف در مزارع بزرگ خود ارزش اضافی تولید می کردند ولی معمولاً نه از طریق به کار گرفتن کارگران مزدبگیر، بلکه با استفاده از کار اجباری که ماهیت فتودالی داشت. استفاده و بهره برداری آنها از جنگل، مرتع و زمین، مناطق دهقانی را تقلیل می داد و باعث به هم خوردن تعادل در نظام کشت سه تناوبی می گردید.

فعالیتی که برای مزارع فتودالی و سرمایه داری به منظور تولید کالاهای زیاد در روستا بسیار مناسب بود، فعالیت مربوط به پرورش، نگهداری و استفاده از چوب درختان جنگلی بود. توسعه شهرها باعث شد که چوب به صورت کالایی مطلوب و پرخریدار درآید (هنوز زغال سنگ و آهن برای مصارفی چون گرم کردن و ساختمان، جایگزین چوب نشده بودند و مصرف چوب به مراتب بیش از مصرف امروز آن بود) و این امر باعث گردید که اربابان جنگل ها را به تصاحب خود درآورند؛ و برای این کار به دو طریق عمل می کردند: اگر جنگل متعلق به جوامع منطقه ای بود آن را به زور تصاحب می کردند و اگر متعلق به خودشان بود با به کار گرفتن برخی قوانین حق استفاده از آن را برای افراد دیگر محدود می ساختند.

در خواسته های ۱۲ ماده ای دهقانان شورشی در سال ۱۵۲۵ ماده ای وجود دارد (ماده پنجم) که به این مطلب اشاره می کند: «خامساً شکایت ما از این است که اربابان ما تمام جنگل ها را به مالکیت خود درآورده اند و چنانچه انسان فقیری به چوب احتیاج داشته باشد باید به دو برابر قیمت آن را خریداری کند. به نظر ما کلیه جنگل ها، که در اختیار کلیساها یا سایر افراد قرار دارند (بدون اینکه به وسیله آنها خریداری شده باشند)، باید دوباره به صورت مالکیت دسته جمعی جامعه درآیند؛ و باید هر فردی از جامعه بتواند برای احتیاج ساختمان خود، بدون پرداخت پولی، از آنها استفاده کند و فقط می بایستی هیئتی از سوی جامعه انتخاب شود تا از استفاده بی رویه جلوگیری شود.»

توسعه شکار به جلوگیری از استفاده دهقانان از جنگل ها کمک نمود.

در ابتدا سلاح های به کار رفته در شکار همان هایی بودند که در جنگ نیز مورد استفاده قرار می گرفتند و شکار به صورت آموزشگاهی مقدماتی برای جنگ محسوب می شد، به طوری که شکار و جنگ به شکل نزدیکی به هم وابسته و مربوط بودند. شکار از یک سو احتیاجات ضروری انسان را

برآورده می‌کرد و از سوی دیگر او را به یک جنگجو تبدیل می‌نمود. ولی جانشین شدن شکار، به‌عنوان عاملی برای تهیه معیشت، توسط کشاورزی باعث به وجود آمدن تقسیم کار بین افراد و پیدایش یک «طبقه تأمین‌کننده مواد غذایی» و یک «طبقه جنگجو» گردید (که مسلماً این تقسیم‌بندی دارای دلایل دیگری نیز بوده است). درحالی‌که جنگ هر چه بیشتر به اشراف تعلق می‌یافت شکار نیز کاملاً به صورت یک ورزش اشرافی درمی‌آمد.

زمانی که اشرافیت به صورت قشری عاطل و باطل درآمد و دولت جدید نقش‌های سابق او از قبیل جنگ، حق قضاوت و کنترل نظم (که در قرون وسطی انجام می‌داد) را از وی سلب کرد، اشرافیت به صورت اشراف دربار پادشاه درآمد که فقط به خوشگذرانی و غارت دولت مشغول بودند و اگر گاهی هم برای سرکشی به زمین‌هایشان عزیمت می‌کردند در آنجا نیز تفریحی جز شکار نداشتند.

توسعه و وفور شکار با کشت زمین و کشاورزی سازگار نبود. لازمه یک موقعیت خوب برای شکار، جنگل‌های وسیع بود تا شکارها بتوانند در آنجا دوام آورند، که این خود به‌عنوان یک منبع دائمی ضرر و خسارت برای دهقانان محسوب می‌شد.

هر قدر اشرافیت عاطل‌تر و خودپرست‌تر می‌شد، اختلاف منافع بر سر کشت زمین و شکار بیشتر می‌شد که به پیروزی اشراف در مورد شکار منجر می‌گشت. در مقابل توسعه کشت زمین که موقعیت شکار را تهدید می‌کرد، کندن درختان جنگلی به وسیله دهقانان ممنوع اعلام شد و دهقانانی که شکار می‌کردند به شدت مورد تنبیه قرار می‌گرفتند. این دهقانان حتی حق نداشتند شکارهایی را که به مزرعه‌هایشان خسارت وارد می‌کردند از بین ببرند.

این موضوع نیز در خواسته‌های ۱۲ ماده‌ای دهقانان شورشی در سال ۱۵۲۵ به چشم می‌خورد که ماده چهارم آن به این شرح است: «تاکنون استفاده از شکار یا ماهی‌های موجود در آب‌های روان برای همه افراد فقیر ممنوع بوده است و این تصمیم به هیچ‌وجه به نظر ما مناسب و برادرانه نبوده و به هیچ‌وجه با کلام خداوند انطباق ندارد. به‌علاوه مقامات کشوری، برخلاف منافع ما، در بعضی مناطق شکار را توسعه می‌دهند که باعث می‌شود محصول ما که خداوند برای استفاده انسان به وجود آورده است بدون دلیل و بی‌فایده به وسیله این حیوانات خورده شود و ما مجبوریم که با سکوت تماشاگر این عمل ضدخدایی و ضد هممنوع باشیم.»

این وضعیت در قرن‌های بعد حتی بدتر شد. تنها انقلاب فرانسه به این وضعیت در فرانسه پایان داد. ولی در آلمان، حتی صد سال بعد از انقلاب فرانسه، هنوز اشراف قدیم این کشور جرأت داشتند از پارلمان این کشور بخواهند دهقانان را مجبور کند که اجازه دهند خرگوش‌ها از کلم‌های آنها تغذیه کنند (بدون اینکه این درخواست با مقاومتی جدی روبه‌رو شود).

در نقاطی که برای چوب‌بازاری وجود داشت، به‌سادگی امکان داشت که جنگل به یک ملک خصوصی تبدیل و طبق اصول سرمایه‌داری، هرچند تحت اشکال فئودالی، اداره گردد. در نقاطی هم که بازار بزرگی برای یکی از محصولات فعالیت‌های مرتعی (به‌خصوص پشم) وجود داشت شرایط

خاک و آب و هوا اجازه گذار این واحد تولیدی را به یک واحد تولیدی سرمایه‌داری می‌داد. این واحد تولیدی نیز مانند بهره‌برداری از چوب درختان جنگلی، نه به کارگران مزدبگیر زیاد احتیاج داشت نه به سرمایه‌گذاری‌های فراوان، و دارای اقتصادی فوق‌العاده ساده بود. بهره‌برداری به روش سرمایه‌داری از مراتع نیز همچون بهره‌برداری به شیوه سرمایه‌داری از جنگل‌ها تنها به مراتع خصوصی وسیع احتیاج دارد، و مالکان ارضی با زحمت بسیار این شرایط را مهیا ساختند؛ و در نقاطی که شرایط مذکور مهیا بود، در قرن پانزدهم و شانزدهم در انگلستان و اسپانیا و کمی دیرتر در بسیاری نقاط شمال آلمان، پرورش گوسفند آغاز گردید. ملایم‌ترین شکل آن انحصاری‌کردن حق چراندن گوسفند‌های ارباب بر روی مراتع عمومی است. شکایت دهقانان آلمان در این مورد بعد از جنگ دهقانان شروع شد. ولی اغلب اوقات سود حاصل از پرورش گوسفند اربابان را تشویق می‌کرد تا مراتع عمومی را به ملک خصوصی تبدیل کنند و در بعضی اوقات حتی اموال دهقانان را از بین می‌بردند تا زمین‌های زیر کشت دهقانان را هم به تملک درآورند.

در نقاطی که برای محصولات کاشته شده بر روی زمین بازاری موجود بود، فتودال‌ها می‌کوشیدند این محصولات را در قلمروهای خودشان تولید کنند. ولی مسلماً این کار به آسانی بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع نبود، زیرا اگرچه به زمین کمتری نیاز بود ولی در مقابل احتیاج بیشتری به نیروی کار اضافی و نیز مقداری سرمایه، به چشم می‌خورد.

در قرون وسطی هر فتودالی، چه مستقیماً و چه توسط یک مباشر، فقط قسمتی از زمین‌هایش را به زیر کشت درمی‌آورد و بقیه آن را در اختیار دهقانان قرار می‌داد که این دهقانان می‌بایستی در عوض هم مقداری مالیات جنسی می‌پرداختند و هم به عنوان بیگاری در محدوده زمین‌های خود ارباب کار می‌کردند. همان‌طور که دیدیم پیدایش بازار شهری برای برخی محصولات اولیه مورد نیاز باعث رشد تبدیل این مالیات‌های جنسی به مالیات‌های نقدی (پولی) گردید. ولی این گرایش در نقاطی که زمین‌های اربابی نیز شروع به تولید به منظور فروش کردند با گرایش دیگری مواجه شد. نیروی کار مزدبگیر هنوز توسعه نیافته بود و کشاورزی در قلمرو اربابی می‌بایستی از طریق کار اجباری دهقانان انجام می‌گرفت. هر قدر که اضافه محصول تولید شده توسط قلمرو اربابی بیشتر بود، احتیاج به نیروی کار بیشتر و زمین وسیع‌تر افزایش می‌یافت. این امر باعث می‌شد که از یک سو کوشش‌هایی جهت وسعت بخشیدن به قلمرو اربابی صورت گیرد، که یا از طریق کاهش دادن مناطق تقسیم‌نشده به ویژه مراتع صورت می‌گرفت یا مستقیماً از طریق اخراج دهقانان از زمین‌هایشان عملی می‌شد. از سوی دیگر سعی شد میزان بیگاری دهقانان افزایش یابد که این خود باعث محدودتر شدن اخراج‌ها می‌شد، زیرا هر قدر تعداد دهقانان در دهکده کاهش می‌یافت نیروی کار نیز بر روی زمین‌های ارباب کمتر می‌شد. البته در تحلیل نهایی، ارباب خواهان اخراج دهقانان بود زیرا به همان اندازه که تعداد آنها بر روی زمینش کمتر می‌شد بار کار بر روی هر دهقان بیشتر سنگینی می‌کرد.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که رشد تولید کالایی در روستا گرایش‌های متفاوتی به وجود آورد که نتیجه همه این گرایش‌ها محدود کردن هر چه بیشتر زمین‌های قابل کشت دهقان، به خصوص

مراتع و جنگل‌ها، در زمانی بود که جمعیت هنوز به حدی نرسیده بود که نظام بهره‌برداری کشاورزی موجود قادر به تغذیه آن نباشد.

بدین ترتیب اساس موجودیت دهقان متزلزل گردید.

تغییر عمیقی که در شرایط وجودی دهقان به وجود آمده بود، در تغذیه او به خوبی به چشم می‌خورد.

### ج. دهقانان از گرسنگی رنج می‌برند

در اینجا برای بررسی یک مسئله مقداری از بحث خود خارج می‌شویم و اگرچه این مسئله کاملاً به موضوع ما ربط پیدا نمی‌کند ولی روشن نمودن نکاتی در این باره لازم به نظر می‌آید.

مکتبی که امروزه طرفداران بسیاری دارد و بزرگان آن عبارت‌اند از کنت<sup>۱</sup> و اسپنسر<sup>۲</sup>، می‌کوشد قوانین طبیعت را همان‌طور که هستند به قلمرو جامعه وارد کند. در عصر ما مطالعات و تحقیقات انجام شده بر روی طبیعت آن‌چنان درخشان بوده‌اند که به سهولت در علمای طبیعت‌گرا این اعتقاد به وجود آمده است که کلید کلیه معماها را (حتی در رشته‌هایی که از موضوع آنها بسیار فاصله دارند) در اختیار دارند. از سوی دیگر برای بسیاری از جامعه‌شناسان، انتقال قوانین کشف شده در طبیعت به درون قلمرو اجتماع، به جای کشف قوانین مربوط به خود اجتماع از طریق تحقیقات پیچیده کاری به مراتب ساده‌تر بوده است.

طبق اصول این جامعه‌شناسی طبیعت‌گرا، بین آب‌وهوا و تغذیه، ارتباط نزدیکی وجود دارد. «حتی اگر از نظر وزن یک مقدار غذا را در مناطق سرد و گرم مصرف کنیم، بنا به گفته لیبیگ<sup>۳</sup>، قانونمندی‌های خوردمندان و نامتناهی موجب می‌شوند که این غذاها دارای مقادیر متفاوتی از کربن باشند. میوه‌های مصرف شده توسط ساکنین یکی از کشورهای جنوبی فقط دارای ۱۲٪ کربن هستند، حال آنکه چربی و روغن ماهی مصرف شده توسط ساکنین مناطق قطبی حدود ۶۶٪ تا ۸۰٪ کربن دارد.»<sup>۴</sup>

از این موضوع، بوکل<sup>۵</sup> چنین نتیجه‌گیری می‌کند که بردگی هندوها حالت «طبیعی» این مردم است که از طریق «قوانین مقاومت‌ناپذیر طبیعت بر آنها تحمیل شده است.»<sup>۶</sup> زیرا آب‌وهوا آنها را مبدل به مردمی سبزی‌خوار می‌کند، اما در مناطق استوایی گیاهان به حد وفور رشد می‌کنند و این امر باعث ازدیاد جمعیت و در نتیجه تورم در بازار کار می‌گردد.

مسلماً هدف ما در اینجا انکار این مسئله فیزیولوژیکی اثبات شده نیست که بر طبق آن احتیاج

1. Comte

2. Spencer

3. Liebig

۴. مقالات شیمی، ص ۲۴۶.

5. Buckle

۶. تاریخ تمدن، ترجمه آلمانی، جلد ۱، ص ۱۷۱.